

وب سایت استاد موسوی



تاریخ روز: ۱۴/۰۴/۱۳۹۷

تاریخ ثبت: ۲۸ خرداد ۱۳۹۵

عنوان: سیمای دانش (2)

«بسمه تعالی»

سیمای دانش (2)

در مقاله قبل پیرامون این موضوع سخن گفته شد که علم نمی‌تواند جواب علم را بدهد و آنچه محققان در طول تاریخ بیان نموده‌اند فرضی است نه واقعی. هر پاسخی که به یک پرسش داده شود در بطن و متن خود پرسش دیگری را به همراه دارد؛ حتی اینشتین، ارشمیدس، ادینگتون و راسل پیرامون اصولی که تحقیق نمودند نتوانستند به تئولوژی یعنی حکمت و غایت حقیقی موضوع برسند.

چراکه علم نمی‌داند منشأ جهان چیست و سرانجام آن به کجا می‌رود...!! گو اینکه در علوم نظریات مختلفی مطرح شده از جمله نظریه جهان گستر یا پوزیتیویست ها در فیزیک که حجم ماده را در آغاز فشرده می‌داند که ناگهان منفجر شده و از این انفجار کهکشانش بروز کرده و از آن خورشیدها و زمین پیدا شدند؛ در برابر، فلاسفه الهی انفجار بی‌شعور را رد نموده و به قدرت و مشیت حق قائل اند؛ اما اتم ها از کجایند؟ چگونه به هم می‌خورند؟ چرا اتم‌ها به هم می‌خورند که ایجاد ترکیب شود؟ همه مانده‌اند! چرا بعضی هسته‌های اتم ها که در کنار هم اند از هم فرار می‌کنند و آن‌هایی که در بُعد نزدیک می‌شوند؟ و حتی در اینکه جهان از نیروی حیات مالمال است و «اصل حیات یا پروتوپلاسم چیست و از کجا و چگونه است؟» به سویش توان نفوذ علمی پیدا نکرده اند؛ لذا علم نمی‌تواند پاسخگوی بسیاری از سؤالات باشد اما همانگونه که بیان شد عرفان به دلیل اتصال به خزانه الهی غایت حقیقت را به روشنی می‌یابد.

اما در جواب این سؤال که «چه کسی لیاقت برای عرفان دارد؟» باید گفت: می‌توانند طالب این گنج لآلی و دُرّج معانی باشند که دارای عقیده‌ای محکم، استعدادی نورانی، اشتیاقی کافی، ذوقی تام و سعیای تمام در جهان حکمت و فلسفه و عرفان غوطه ور باشند. حدسی صائب، فکری ثاقب، در تحصیل پایدار و در معرفت به قله قاف حقائق پیش روند. اگر این نیروها در آن‌ها باشد به قله قاف عرفان قدم می‌نهند؛ اما علم حکمت و عرفان به ظاهرینان و کوتاه فکran و بی‌دینان و پست فطرتان روا نباشد که اگر هم ناهلان به اشتباه به سوی آن بروند، آن علوم معظم را قی خواهند نمود. پس ای انسان، روضة القدس را دریاب! باید انسان این گونه باشد که از باغ قدس عالم ملکوت که باد خوشی می‌وزد و بوی معشوق را به دل‌های مرده تحفه می‌بخشد، لحظه به لحظه به قله اوج عرفان پر کشد و بداند که اگر درون او شایسته این معظم نباشد، جز مزاحمت و غرور علمی بهره‌ای نخواهد برد. هدف از «غرور علمی» آن است که او علم خود را که فطره‌ای است از دریای حقیقت و پرتوی است از خورشید حقیقت تمام علم بداند.

مانند همان قضیه شیخ انصاری (اعلی ... مقامه) از فقهای بزرگ شیعه که از میان شاگردان عالی ایشان شاگردی بود که بنده خدا می‌دید هرچه استاد درس می‌دهد در کنار درس استاد خوابش می‌برد اصلاً نمی‌توانست درس استاد را بفهمد!

این حالت تا مدت ها با او همراه بود به همین خاطر با خود گفت: بروم با حضرت علی (ع) کمی صحبت کنم و بگویم آقا، اینکه نشد ما از ده بلند شدیم آمدیم این همه سال چیزی گیرمان نمی‌آید!

او رفت کنار مضجع حضرت علی (ع)، مقداری ناله کرد و اشک ریخت و گفت: یا علی، یک عنایتی کن، چیزی به من بده! آخر من ده دوازده سال است که از روستای خود هجرت کرده و به نجف آمدم، اما چیزی از علم سرم نمی‌شود، این از کرم شما به دور است. در این ارتباط با مقام عظامای ولایت بود که دید اشراقی شد صدایی برآمد و فرمود: بگو «ب»؛ «ب» بسم ا... را به او القا کردند. او حرکت کرد و آمد به حلقه درس شیخ نشست دید امروز یک اشراقی در درونش وجود دارد که تاکنون نداشته. هر جمله‌ای که شیخ در درسش می‌فرمود باکمال

تعجب می دید که عالی می فهمد؛ لذا شروع کرد به جست و خیز کردن علمی و مرتب بر شیخ اشکال علمی وارد می کرد. شیخ کمی او را نگاه کردند، او از این نگاههای معنادار شیخ چیزی متوجه نشد. این شد که شیخ انصاری خواستند او را آرام کنند، فرمودند: «آشیخ جان، آرام باش!»؛ اما دیدند که او همچنان مشغول ردوایراد کردن مطالب درسی شیخ است. درس که تمام شد شیخ رو به ایشان کردند و فرمودند: «می دانم تو یک چیزت شده ولی آرام به تو بگویم که آن «ب»ای که به تو القا کردند به من هفت مرتبه هم بسم ا... آن را درس دادند، هم حمدش را و هم «قل هو ا...» آن را؛ لذا دیگر دوباره پرحرفی نکن.

این است که انسان باید تا وقتی از سرچشمه علمی آب می جوشد، خاضعانه کنار آن چشمه زانو بزند. گاهی کامش را باز از آن آب لمعه لمعه بچشد و گاهی لب هایش را غنچه کند و اندکی از آن بچشد؛ یعنی جدای از آن سرچشمه علمی نشود که همان جدا شدن عین نکبت او هست.

این را هم باید بدانند! ما قطره‌ای از دریای بی کران حکمت را بر دل‌ها فشانیم دیگر خود دانید!

منبع : جلد ششم اسفار

از سلسله مباحث تحقیقی فیلسوف متأله استاد سید علی موسوی